

زندگینامه و کتابخانه

■ در خدمت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر محمود مرعشی هستیم، به عنوان فهرست نگار برتر کشور در یازدهمین دوره حامیان نسخ خطی در خدمتشان هستیم تا اطلاعات بیشتری درباره زندگی، تألیفات و آثار و خدمات فرهنگی ایشان داشته باشیم. نکته قابل توجه در این گفتگو ارتباط سؤالات و پاسخها با مرحوم آیت الله مرعشی و کتابخانه‌ای است که ایشان بنیانگذار آن بودند. این ارتباط و پیوستگی نیز با توجه به بیش از نیم قرن اداره و اشراف دکتر محمود مرعشی بر کتابخانه مزبور کاملاً پذیرفتنی است. ابتدا درخواست می‌کنم درباره زندگیشان شرحی ارائه کنند.

□ با تشکر از جنابعالی که این فرصت را در اختیار من گذاشتید تا اندکی درباره زندگینامه‌ام با شما صحبت کنم. من در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۰ در شهر قم و در منزل فعلی مرحوم پدرم به دنیا آمدم که البته آن زمان اینگونه نبود بلکه حیاطی خیلی قدیمی و خشتی داشت. در سن ۶ سالگی مرا به مدرسه‌ای به نام باقریه فرستادند که اکنون حیاط مسجد اعظم قم شده و آن زمان جزء بیوتات سلطنتی فتحعلی شاه بود؛ چون فتحعلی شاه قاجار ظاهراً خیلی به مرحوم میرزای قمی ارادت خاص داشته و همیشه می‌آمده خدمت ایشان استخاره می‌کرده و یا با ایشان مشورت می‌کرده، و این خانه اندرون شاه بوده که حیات خیلی بزرگ و اتاق‌های آنتیک و درهای هنری داشت. اینها بعداً متعلقات آستانه حضرت معصومه شده که اجاره داده بودند به مدرسه باقریه که یک دریش هم داخل مدرسه فیضیه باز می‌شد. آن زمان درب بین صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام - یعنی صحن کوچک - و مدرسه فیضیه باز بود و ما از مدرسه باقریه می‌آمدیم

داخل مدرسه فیضیه و از آنجا به صحن مطهر و بعد هم به منزل می‌آمدیم. مدیر ما مرحوم حجت‌الاسلام حاج سید رضا برقعی و برادر بزرگ مرحوم برقعی واعظ - از واعظ مشهور قم - بود. پدر ما اجازه نمی‌داد کت و شلوار بپوشیم و ناچار با قبا و پالتوی بلند به مدرسه می‌رفتیم به همین خاطر من از کلاس دوم به بعد شدم امام جماعت مدرسه ابتدایی. (آقای مرعشی در این هنگام به عکسی که بالای سرش متعلق به سال ۱۳۳۳ است و در آن لباس سفیدی به همراه پالتویی بلند پوشیده و از سایر دانش‌آموزان متمایز است اشاره می‌کند) یادم هست آقای برقعی با چوب به دست کسی می‌زد که درست وضو نمی‌گرفت و بعد به من وکالت داد؛ گفتم حاج آقا من کتک نمی‌زنم بچه‌ها با من دشمن می‌شوند.

به هر حال من نماز جماعت می‌خواندم تا اینکه رفتیم دبیرستان. دبیرستان صناعی بود که مدتی دست آقای اوحدی بود و بعد دیپلم گرفتم و آمدم به حوزه، البته قبل از دیپلم به حوزه آمده بودم؛ یعنی زمانی که کلاس دوم یا سوم دبیرستان بودم حوزه را شروع کردم چون پدرم شب‌ها در منزل به من درس می‌دادند.

■ لازم می‌دانم همین جا سؤالی را که به ذهنم رسید از شما بپرسم. در گذشته نه چندان دور برخی از افراد خیلی مذهبی - حالا علما که جنبه دیگری دارد - خیلی تمایل نداشتند که فرزندانشان را به مدرسه‌های جدید به خصوص تا مقاطع آخر بفرستند. مرحوم آیت‌الله مرعشی چه دیدگاهی داشتند؟

□ پدر ما موافق بود ولی می‌گفت باید ناظر باشیم که یک وقت انحراف پیدا نشود؛ همچنین نمی‌گذاشت مانند سایر دانش‌آموزان کت و شلوار یا لباس رسمی بپوشیم و با عموم بچه‌ها معاشرت زیادی داشته باشیم.

■ اما به هیچ وجه مانع تحصیل در اینگونه مدارس نمی‌شد؟

□ ابداً، خود پدر ما در نجف اشرف دو سال در کنار دروس حوزوی علوم پزشکی خوانده بود.

■ یعنی دانشگاه تشریف بردند یا به مطالعه طب پرداختند؟

□ نخیر، خصوصی خوانده بودند، آقای دکتر عندلیب زاده به صورت خصوصی برای ایشان تدریس می‌کرده.

■ طب سنتی یا اسلامی؟

□ طب اسلامی را ایشان خواندند، چرا؟ برای اینکه اجداد ما، یعنی جد مرحوم پدرم که جد اعلای من می‌شود، مرحوم سیدالحکماء، هم عالم دین و هم پزشک بودند، هم طبیب جسم بودند و هم طبیب روح.

■ برگردیم به بحث قبلی. شما چگونه به صورت حرفه‌ای به کتاب علاقه مند شدید؟

□ به تدریج در کنار برنامه‌های درسی و بعد از آنکه در حوزه به فعالیت ادامه دادم؛ مرحوم پدرم خیلی کتاب داشت، داخل اتاق‌ها و حیات پر از کتاب بود، به گونه‌ای که کنترل و نظارت بر آنها دیگر ممکن نبود و حتی تعدادی از کتب به سرقت رفت؛ ما روزهای جمعه روضه داشتیم، عده‌ای می‌آمدند و کتابها را برمی‌داشتند و مطالعه می‌کردند، بعضی‌ها کتاب را به امانت می‌بردند و ایشان از آنها رسید نمی‌گرفتند و فراموش می‌کردند کتاب را به چه کسی داده‌اند؟

این حجم از کتاب و نگهداری آن به تدریج سؤالاتی در زمینه وجود آنها، موضوع و نحوه جمع‌آوری و همچنین ارزش آنها در ذهن من بوجود آورد و یواش یواش شب‌ها کتابها را برمی‌داشتم و می‌دیدم که مثلاً مرحوم پدرم پشت جلد آن نوشته؛ من این کتاب را از اول تا آخر مطالعه کردم، یا این کتاب را خریدم در مقابل انجام دو سال نماز و روزه استیجاری. سؤال می‌کردم: «اینها را چرا جمع می‌کنید؟» ایشان می‌گفت: «کتابهایی که اینجا می‌بینی و یا کتابهای داخل کتابخانه‌ها و آنها که پیش من است، مشتکی است از خروارها کتاب که در طول قرون در کشور ما بر اثر جنگ‌ها و بلایای طبیعی از بین رفته؛ در حملات مغول در قرن هفتم هجری قمری خزانه‌های حمام‌های آن وقت را در بسیاری از شهرها مثل نیشابور و ری و اصفهان و جاهای دیگر با آتش زدن کتابهای مسلمان‌ها گرم

می‌کردند». بعد کتابی را نشان می‌داد که بخشی از آن به دلایل گفته شده از بین رفته بود. از طرف دیگر از سوداگران بین‌المللی نام می‌برد که در تلاشند این ذخائر را از کشور ما خارج کنند؛ همچنین از برخی متعصبان مذاهب دیگر به ویژه وهابی‌ها یاد می‌کرد که با انگیزه‌های مذهبی در صدد نابود ساختن پیشینه علمی، تاریخی و تمدنی ما بودند. لذا شرعاً و عرفاً وظیفه خود می‌دانست آنچه را که بعدها گنجینه ارزشمند و بی‌بدیل کشور و شیعه گردید از نابودی و فرسایش و ربایش و خارج شدن از کشور نجات دهد. من هم به تدریج به این راه افتادم و در کنار تحصیلاتم به کتاب علاقه‌مند شدم.

■ چگونه موفق به شناخت تخصصی نسخه شدید؟

□ شناخت تخصصی نسخ خطی به راهنمایی پدر و با خطاهای اولیه خودم و به تدریج صورت گرفت. ایشان یکی دوبار با نیت آزمودن، مرا برای خرید کتاب به تهران فرستادند و از من خواستند که هر بار یک کتاب خطی بخرم. یادم هست کتابی خریدم و فکر کردم نفیس است، با اشتیاق آن را - که گران هم خریده بودم - آوردم قم و به ایشان دادم. پدرم گفت: «چند خریدی؟» گفتم: «فلان»، گفت: «یکی دو سه بار باید از این کلاه‌ها سرت برود تا یواش یواش آب دیده شوی.» به تدریج در داستان کتاب خیلی وارد شدم. یواش یواش من را می‌فرستادند برای خرید کتاب به شهرستان‌ها، به ایشان نامه می‌نوشتند که فلان عالم فوت کرده و کتابهایش مانده و می‌خواهیم بفروشیم، یک نماینده بفروستید تا بازدید کند.

■ یادتان هست اولین نسخه‌ای که خریدید چه بود؟

□ بله، دقیقاً. کتابی بود متعلق به سید ابن طاووس رحمت‌الله، «کتاب الطوائف». نویسنده تقیه می‌کرده و اسم خود را داخل کتاب نگذاشته بود، فقط نوشته بود: «عبدالمحمود ابن داوود (اسم مؤلف)». من هم فکر کردم مؤلف و کتاب جدیدی است در علم کلام. خیلی متأثر شدم که کلاه سرم رفته.

■ ایشان باعث شدند تا شما اعتماد به نفس پیدا کنید؟

□ بله، کاملاً درست می‌گویید. به همین خاطر به تدریج جرأت پیدا کردم و فکر کنم از سن ۱۶ و ۱۷ سالگی دستیار ایشان شدم، ولی نه به آن کیفیت که باید باشم.

■ دروس حوزه را چه کار کردید؛ آیا ادامه دادید؟

□ دروس «امثله» را نزد مرحوم حاج آقای ورامینی فرا گرفتم، «صرف میر» را آیت‌الله فاضل خصوصی به من درس می‌دادند، «صمدیه» را آیت‌الله لاجوردی به من درس می‌دادند، «سیوطی» را مرحوم آیت‌الله تجلیل (تبریزی)، بعد هم آمدیم بالا و «لمعتین» را نزد مرحوم آیت‌الله ستوده خواندم و بخشی از «کفایه» را هم نزد آیت‌الله مجاهدی فرا گرفتم. در آن زمان دو نفر در قم در درس کفایه معروف بودند؛ یکی آیت‌الله سلطانی پدر خانم حاج احمد آقا رحمت‌الله علیه و یکی هم آقای شیخ محمد مجاهدی پدر استاد مجاهدی شاعر که انسان خیلی وارسته و خوبی بود.

■ تحصیلات دانشگاهی را هم ادامه دادید؟

□ بله، یادم هست تابستان خیلی گرمی بود. یواش یواش پای ما به تهران باز شد و آن وقت گفتند هر کس که اجازه اجتهاد دارد بیاورد در مدرسه سپهسالار تا ارزشیابی شود، می‌گفتند مدرسه وعظ و تبلیغ است، ما رفتیم آنجا و ما را یک مقدار ارزشیابی کردند.

■ شما گواهی اجتهاد داشتید؟

□ بله.

■ از اساتید آنجا کسی را یادتان هست؟

□ بله، مرحوم آیت‌الله عصار بود، مرحوم حاج شیخ عیسی لواسانی بود، اینها بررسی می‌کردند و هر کسی آن اجازه را داشت، می‌فرستادند سال دوم دانشکده «معقول و منقول» آن روز که «الهیات» امروز بود، ما دیگر در کلاس‌های دانشکده شرکت نمی‌کردیم.

■ یعنی این یک حالت کنکور داشت؟

□ بله، خیلی آسان می‌گرفتند، خیلی‌ها آن زمان اینطوری رفتند بالا. من لیسانس را از معقول و منقول گرفتم منتها در کلاس‌ها شرکت نمی‌کردم و فقط موقع امتحان می‌رفتم.

■ اشاره کردید که درخواست‌های زیادی برای فروش کتاب دریافت می‌کردید. نحوه

برخورد و پاسخ شما به این درخواست‌ها چگونه بود؟

□ یک وقتی از بابل مازندران نامه‌ای به آیت‌الله مرعشی زده بودند که کتابهای زیادی هست که یک میوه‌فروش - که اجدادش از علما بود - در بازار سبز میدان بابل می‌خواهد بفروشد. ایشان نامه را به من دادند و من به اتفاق راننده همان روز که از روزهای سرد زمستان بود و برف هم کم و بیش می‌بارید به راه افتادیم و خودمان را به آمل رساندیم و ساعت ۷ صبح در سبز میدان منتظر بودیم تا صاحب نامه بیاید. بعد از یک ساعت دیدیم شخصی آمد و در مغازه‌اش را باز کرد. در را که باز کرد دیدم جلوی آن انباشته از پرتقال و عقب آن کتابهای خطی را مثل میوه روی هم ریخته است. فریاد زدم که ای داد و بیداد چرا اینها را اینطوری گذاشتید؟ تازه یادم آمد که هنوز به هم معرفی نشده‌ایم. سلام کردم و گفتم: «حاج آقا این نامه شماست؟» گفت: «بله»، گفتم: «چرا این کتابها را اینطوری گذاشتی؟» گفت: «من که سواد ندارم، بعد هم اینجا آوردم که اگر کسی می‌خواهد ببیند دیگر خانه نرویم و همین‌جا ببیند»، چند موردش را نگاه کردم دیدم کتابهای خوب و مهمی است، گفتم: «چند؟» یک قیمتی گفت دیدیم مناسب است، همان‌جا چک نوشتم و به او دادم، صندوق عقب را تا لب پر کردیم، صندلی عقب و کف ماشین را پر کردیم، پشت شیشه عقب را پر کردیم، خلاصه به راننده گفتم بیا شما کنار من بنشین و من می‌نشینم پشت فرمان. خلاصه به هر جان‌کنندی بود راه افتادیم و نیمه شب به قم رسیدیم. گفتم بهتر است کتابها را ببریم منزل آقا و ماشین را خالی کنیم، هوا هم ابری بود و برف هم از شب قبل آمده بود و سرد و برفی بود. وقتی نیمه‌های شب به منزل رسیدیم، متوجه شدیم چراغ اتاق آقا روشن است فهمیدم که نخوابیده و منتظر ماست، در را باز کردم و سلام کردم، گفتم: «داشتم نگران می‌شدم»، گفتم: «آقا چرا نخوابیدید؟»

گفت: «اگر تا صبح هم نمی‌آمدید من از شوق کتابها خوابم نمی‌برد»، وقتی کتابها را تحویل گرفت و خیالش آسوده گشت، گفت: «شما برو خانه استراحت کن، من تا سحر به اینها رسیدگی می‌کنم». فردا صبح رفتیم آنها را به صورت تفکیک شده تحویل گرفتیم بردیم کتابخانه. کامیابی‌ها زیاد بود ولی ناکامی هم بود، گاهی می‌رفتیم می‌دیدیم جا تراست و بچه نیست، دو ساعت قبل از ما افرادی آمدند زدند و بردند، راه‌های دور مثل مشهد و یا اهواز نمونه‌های زیادی بوده که می‌رفتیم خیلی کسل می‌شدیم، بعد می‌رفتیم داخل کتابفروشی‌ها دوتا کتاب چاپی می‌خریدیم تا دلمان را راضی کنیم.

■ فکر تأسیس کتابخانه از چه زمانی ایجاد شد؟

□ فکر تأسیس کتابخانه را همیشه آقا داشتند؛ اما هسته اولیه تأسیس، به قرائت‌خانه و مخزن کوچکی از کتاب در مدرسه ارم (یکی از مدارس علمیه چهارگانه که توسط آیت‌الله مرعشی در قم بنیاد گردید و دقیقاً روبروی کتابخانه بزرگ اوست) باز می‌گردد. زمین مدرسه مزبور را یکی از خانم‌های مجلله آن زمان وقف کرد و ابوی ساختند، دوتا حجره را گذاشتیم برای کتابخانه مدرسه، یک حجره‌اش برای مطالعه و یکی هم برای کتاب. یک مقدار از کتابها را از منزل ابوی آوردیم ولی کتب خطی را نیاوردیم. دیری نپایید دیدیم طلبه‌ها از بیرون خیلی می‌آیند چون پدرم کتابهای چاپی‌ای داشت که در دیگر کتابخانه‌ها نبود. و چون ارتباطی با علمای اهل سنت و شیعه در کشورهای دیگر برقرار کرده بود از نقاط مختلف کتاب به ایشان می‌رسید. به سرعت با کمبود جا و فضا مواجه شدیم. آقا تصمیم گرفتند کل طبقه سوم را کتابخانه درست کنند. آن زمان یک بانی پیدا شد (مرحوم حاج آقا ابوالهیل) و نصف طبقه را یک سالن بزرگ درست کنیم برای مطالعه و بقیه‌اش برای مخزن، ساختمان ساخته شد و شب افتتاحش هم خود آقا آمدند و عده‌ای از آقایان علما بودند. (آقای مرعشی به عکس‌های سیاه و سفیدی اشاره می‌کند که از سالن و بخش‌های دیگر و مراسم افتتاح گرفته شده). بعد از اینکه بخش جدید هم راه افتاد، دیدیم خیلی شلوغ می‌شود و تا داخل حیات مدرسه هم

می‌نشستند! یک وقتی این زمین کتابخانه فعلی را یک کسی از بنگاهی‌ها آمد به من گفت که اینجا را صاحبش می‌خواهد بفروشد! به آقا عرض کنید اگر می‌خواهید، روبروی مدرسه‌تان هم هست و خیلی خوب است، حیف است که این را نخرید، از خانه‌های اعیان قدیمی بود.

یادم هست آدمم به ابوی گفتم و ایشان گفت: «من خودم که پول ندارم از کجا بیاوریم؟» گفتم: «آقا شما اجازه‌اش را بدهید من می‌روم این طرف و آن طرف یک کاری می‌کنم»، اجازه را گرفتم و رفتم تهران، پیش یک عمده‌از بازاری‌های ثروتمند که مقلد ایشان بودند، گفتم ایشان یک چنین بنایی دارند که تا حالا به علت نداشتن پول میسر نشده، ۱۷۰ هزار تومان صاحبش می‌خواهد که قولنامه کنیم و برویم محضر حالا تا ساختمانش انشاءالله بعداً - اگر شما جمع کنید - ساخته شود. دو سه نفرشان تعهد کردند ۴۰ هزار تومان الان بدهند و ۱۳۰ هزار تومان را هم تا چند روز دیگر جمع کنند. خلاصه آقا صاحبش را خواستند و گفتند ما پولمان نقد نیست انشاءالله تا دو سه ماهه حل می‌کنیم. رفتیم محضر زمین را خریدیم و پول را دادیم و آمدیم سر ساختمان. گفتند در وهله اول آهن لازم داریم. مرحوم حاج قاسم همدانی خرج آینه کاری و تمام کارهای زیر گنبد موزه را داد، گنبد و گلدسته و صحن حضرت زینب در سوره را هم ایشان درست کردند. گفتم یک نامه بنویسید به آقای همدانی، ببینم می‌توانم یک مقدار از آهنش را از ایشان بگیریم، چون با طرحی که داشتیم فکر کنم بیش از سیصد چهارصد تُن آهن می‌خواستیم. نامه را دادم، لیست آهن‌ها را هم ضمیمه کرده بودیم، گفت: «باشه من پاسخ آقا را خودم بعداً می‌دهم»، روز بعد از منزل آقا تلفن کردند گفتند چندتا ماشین آهن از تهران آمده، اینها را باید کجا خالی کنند، می‌گویند مال ساختمان کتابخانه است. دو تا از کارمندان را فرستادیم رفتند آنجا، سیزده یا چهارده تریلی آهن، حالا ما مانده بودیم که خدایا این آهن‌ها را کجا خالی کنیم؟ یک کوهی از آهن جمع شد.

آن روز آقا تلفنی از آقای همدانی پرسیده بودند: «شما چقدر از این آهن‌ها را دادید؟» گفته بود: «هر چه فرموده بودید ما دادیم، کم نگذاشتیم، صد شاخه هم

اضافه تر گذاشتم که کم نیاید». آقا به شوخی پرسیده بودند: «ما چقدر باید به شما پول بدهیم؟» گفتند: «پول من را در آخرت بدهید، من در آن دنیا می‌خواهم از شما بگیرم»، آقا خیلی دعایش کرد، یادم هست بیش از صد نامه ابوی مان نوشت، از شهرستان‌های مختلف می‌آمدند برای مساجد آهن می‌خواستند که ابوی به ایشان می‌نوشتند و آهن مساجد را می‌داد، خدا رحمتش کند.

یواش یواش شروع کردیم به ساختن، دو ماه می‌ساختیم و دوباره تعطیل می‌شد. پول نداشتیم، اما به تدریج و فقط با کمک خیرین و مردم ساخته شد و در سال ۵۳ افتتاح شد.

■ چگونه کتابخانه به شهرت دست یافت؟

□ من به تدریج شروع کردم به نوشتن مقاله و معرفی کتابخانه و گنجینه‌های آن. خارجی‌ها هم پیشان به این کتابخانه باز شد، کتابخانه مشهور بود ولی در دسترس کسی نبود. با آشنایی و مراجعه محققان و پژوهشگران به ویژه خارجی‌ها، قدر و اهمیت و جایگاه کتابخانه و کار بزرگی که آیت‌الله مرعشی انجام داده بود به تدریج علنی شد و بر شهرت آن هم روز به روز افزوده شد، بسیاری از مراکز مهم و معتبر جهانی با ما آشنا شدند و هر سال در ده‌ها همایش علمی ما را دعوت کرده می‌کنند. مقالات و تألیفات هم ادامه داشته و تا الان مشغول هستیم.

■ آیا این همکاری یک طرفه و یک سویه است یا تبادلی و دو طرفه؟

□ بله دو طرفه است؛ مثلاً کتابخانه کنگره آمریکا با ما خیلی ارتباط دارد، به ما کتاب می‌دهند و ما هم برایشان کتاب می‌فرستیم. همان‌طور که می‌دانید هر کتابی در دنیا چاپ می‌شود دو نسخه‌اش را آنها دارند. در تهران هم نماینده دارند. حتی در اوایل انقلاب هم نماینده داشتند که دو جلد برایشان می‌خرید و می‌دادند سفارت سوئیس که حافظ منافع‌شان بود، بعد اینها می‌رفت کراچی، در آنجا کنگره آمریکا دفتر دارد. از مصر و شمال آفریقا و ایران و عربستان و آسیای میانه می‌برند در کراچی دپو می‌کنند.

■ مرکز منطقه‌ای شان هست.

□ بله، بعد هم یک هواپیمای X1۳۰ هر چند وقت یک‌بار مستقیماً اینها را بار می‌کند و می‌برد. از سال‌های دور هر کتابی را جمع کرده‌اند. میکروفیش کتاب را برای ما فرستادند که خود این میکروفیش‌ها حدود شصت هفتاد میلیون عنوان است. حالا از لحاظ جلد شاید ۲۰۰ میلیون باشد که رایگان به ما دادند. با کتابخانه‌های اروپا، ژاپن و خیلی جاهای دیگر ارتباط این‌چنینی داریم؛ هر کتابی چاپ می‌کنیم برایشان می‌فرستیم و یا آنها برای ما می‌فرستند یا اگر کتاب چاپی بخواهند می‌گویند ما این کتاب را لازم داریم و ما برایشان می‌فرستیم و می‌گوییم شما هم در ازایش کتابهایی که ما می‌خواهیم به ما بدهید که بیشتر فهرست کتابهای خطی شان را که چاپ می‌کنند از آنها می‌گیریم.

■ با چه کتابخانه یا مراکزی تبادل دارید؟

□ با ۴۰۰ مرکز و کتابخانه بزرگ دنیا ارتباط داریم.

■ مشهورترین شان کدام است؟

□ کتابخانه کنگره آمریکا، کتابخانه هاروارد، کتابخانه پیرینگسون، کتابخانه سواز، موزه لندن، کتابخانه اسکاتلند، کتابخانه موزه ملی پاریس، کتابخانه برلین (که خیلی مهم است) و به خصوص مسکو که البته کمتر کتب خطی دارند. در سن‌پیترزبورگ کتابخانه نسخه‌های خطی خیلی مهمی دارند که برای ما بیشتر به جهت انتقال کتابهای کتابخانه شیخ صفی اردبیلی در زمانی که کشور ما را تصرف کردند اهمیت زیادی دارد.

■ این سطح استقبال را شما اگر بخواهید مقایسه کنید به‌ویژه در زمینه تصحیح و

تحقیق نسخه، که نوع نگاهی که پژوهشگر و محقق ایرانی دارد، یا اسلامی دارد، یا عربی دارد، جهان اسلام دارد با یک محقق و پژوهشگری که از جهان غرب می‌آید، واقعاً شما چه برداشتی می‌توانید داشته باشید در مقام مقایسه نحوه استفاده؟

□ در مقام مقایسه خیلی صریح عرض کنم که قابل مقایسه نیستند؛ آنها خیلی دقیق هستند. الان کتابهای اسلامی را که آنها رویش کار و تحقیق و چاپ می‌کنند، شاید ما نتوانیم از سر تا پای کتاب یکی دو تا غلط بگیریم، ولی در اینجا هر کتابی که چاپ می‌شود در هر صفحه‌ای حداقل یک غلط داریم؛ حالا یا مربوط به تایپست است یا محقق، یا مشکل دیگری داشته مثل پریدگی حروف. یک وقتی در مصر هم همین طور بود غلط نداشت. من رفته بودم به مجمع علمی‌شان چون مصر هم زیاد رفتم، سؤال کردم: «شما که کتاب چاپ می‌کنید تصحیحش را چکار می‌کنید؟» گفتند: «تصحیح‌ها طبق روال معمول هست ولی آخرین تصحیح که مصحح می‌کند پیش ما می‌آورد و ما اعلام می‌کنیم که این پرینتس اینجا هست، هر کسی یک غلط از این کتاب پیدا کند، برای هر غلط یک دلار به او می‌دهیم. دانشجویهای دوره دکترا می‌گردند یک دفعه می‌بینید پنج شش تا غلط از یک کتاب پیدا می‌کنند، خیلی هم خوشحال می‌شوند. این است که ما چکیده می‌کنیم که دیگر غلطی وجود نداشته باشد». ولی اینجا اینطور نیست، می‌خواهند اسم‌شان پشت کتاب باشد و بعد هم این طرف و آن طرف خودشان را معرفی کنند که ما محققیم و کتاب نوشتیم و تألیف کردیم و ما فلان کار کردیم. آنها از وقتشان مایه می‌گذارند. ما ایرانی‌ها سفر که می‌رویم حالا با اتوبوس، هواپیما یا قطار، متأسفانه دائماً مشغول خوردن هستیم، از ماشین که پیاده می‌شویم بساط کباب و آبگوشت، داخل ماشین که می‌رویم تخمه و میوه می‌خوریم، به مقصد هم که می‌رسیم دئماً به فکر مقصدمان هستیم. ولی اینها از لحظه‌ای که می‌آیند داخل فرودگاه کتاب مطالعه می‌کنند، از لحظه‌ای هم که می‌نشینند داخل هواپیما تا آخرین لحظه کتاب می‌خوانند.

■ اولین نیاز ما فیزیولوژی است؛ یعنی خوراک و پوشاک، بعد نیاز به امنیت است و ... و بعد شکوفایی. آیا این نمی‌رساند که بدنه اصلی جامعه ما هنوز از این نیاز اولیه کنده نشده تا برسد به مرحله خود شکوفایی؟

□ شاید. ما هنوز مطالعه کتاب را خیلی ساده می‌گیریم. چرا کتابخانه آیت‌الله مرعشی در خارج از کشور در مراکز آموزشی بزرگ و کتابخانه‌های جهان شناخته

شده‌تر از داخل کشورمان است؟ بسیاری از مردم هستند که از جلوی کتابخانه رد می‌شوند و بی تفاوت هستند، فکر می‌کنند یک سالن مطالعه و یک مخزن کتاب است، دنبالش هم نمی‌روند. یک نمونه برایتان بگویم؛ پرفسوری هست که مدرس تاریخ علوم اسلامی در دانشگاه سوربون پاریس و دانشگاه توکیو است و اخیراً بازنشسته شده، اصلیتش مصری یا تونسی است و به نام پرفسور رشدی راشد معروف است و به کنگره‌های ایران هم زیاد آمده، هر بار که اینجا می‌آمد عکس کتابی را می‌خواست که در اختیارش قرار می‌دادیم. از آخرین باری که میهمان ما بود یک هفته گذشته بود که ناگهان دیدیم بدون خبر از درب اتاق آمد. گفتم: «شما هنوز پاریس نرفتید؟» گفت: چرا، برگشتم پاریس. دیروز در پاریس در فهرست شما یک کتابی را پیدا کردم که ۴۰ سال است دنبالش هستم احتمال می‌دهم این همان کتاب باشد. بلافاصله بلیط رزرو کردم و یکسره به قم آمدم. این کتاب را به من بدهید که باید زود برگردم،» کتاب را آوردم و نشسته بودیم داخل اتاق و نزدیک ظهر بود، نگاه کرد به کتاب و گفت: «لااله الاالله»، بلند شد دو سه تا بشکن زد و گفت: «حاج آقای مرعشی، پس از چهل سال در به دری در کتابخانه‌های بزرگ دنیا گمشده خودم را پیدا کردم.» بوس می‌کرد و می‌گذاشت روی چشمش.

گفتم: «این چیه؟» گفت: «مال کندی، فیلسوف معروف بغداد است و هیچ جای دنیا حتی یک ورقش وجود ندارد. می‌شود عکس این را بگیرید برایم بفرستید؟» گفتم: «بله.» کتاب را گرفتم، یک یادداشت به بخش عکسبرداری نوشتم و گفتم کارهایتان را زمین بگذارید تا ایشان اینجا هست این را تحویلش بدهیم تا خوشحال‌تر برود. ناهارش را خورد و می‌خواست برود، گفتم: «چند دقیقه دیگر تشریف داشته باشید با شما کار دارم.» عکس را آوردم و گفتم: «این هم عکس!» صورت ما را بوسید و برداشت رفت. این را در مدت ۴۵ روزه زبان فرانسه ترجمه کرد و یک مقدمه مفصل به همراه تشکر خیلی مفصلی از ما و کتابخانه و مرحوم ابوی کرد و جزء کتب درسی دانشگاه سوربون شده که ظاهراً به زبان‌های دیگر هم در حال ترجمه است. ببینید چقدر ولع هست ولی این ولع در مردم ما نیست. با کمال تأسف یک چنین سرمایه عظیمی در اینجا نهفته است. مراکز دیگر فرهنگی چندتا قفسه کتاب دارند برای

محققین‌شان، سرمایه‌ای در آنجا وجود ندارد، دو تا رایانه و میز و صندلی و چندتا کتاب و تحقیق میکنند. اینجا اگر یک روزی مشتری خوبی برای اداره‌اش پیش بیاید، این سرمایه‌ها در خطر می‌افتد، اینها چه خواهد شد؟ دولت همه بودجه کشور را هم بگذارد دیگر اینها نیست! با کمال تأسف به ما اطلاع دادند که ۵۰ درصد بودجه اینجا را کم کردند. بودجه ما خیلی کم بود که ما در صدد بودیم آن را جبران کنیم. کارشناس‌های دولت آمدند اینجا گفتند بودجه شما باید دو برابر افزایش پیدا کند، برایتان کافی نیست با ۱۵۰ پرسنل؛ اما آن چه در عمل اتفاق افتاد عکس آن بود. چه دستی در کار است من نمی‌دانم! بنده به دفعات گفته‌ام و همین‌طور نوشته‌ام که پدر ما این سرمایه عظیم را با نماز و روزه استیجاری فراهم کرد و به طبق اخلاص گذاشت و رایگان تقدیم جامعه کرد که مردم و نسل‌های بعد استفاده کنند. برای نگهداری اینجا بودجه‌ای که در سال به ما می‌دهند واقعاً یک سر مورچه‌ای است در استخری که نسبت به بودجه‌های دیگر اصلاً قابل مقایسه نیست. بنابراین الان حقوق همکارانمان را نداریم، حالا چه خواهد شد نمی‌دانم! اینکه می‌گوییم به خاطر آن است که توجه نیست. نامه نوشتیم و همه مطالب و مشکلات را نوشتیم، هیچ خبری نیست.

■ کتابخانه برای جبران هزینه‌ها موقوفه یا درآمدی ندارد؟

□ نخیر، با بودجه‌های دولتی است. ده پانزده درصد در سال کسر می‌آوریم که باید به قول معروف گدایی کنیم و گردن کج کنیم و یک میلیون این بدهد و دو میلیون دیگری بدهد تا به یک جایی برسیم. متأسفانه ما از این جهت خیلی نگرانیم و نمی‌دانیم چه خواهد شد.

در زمان جنگ هر یک دلار برای اسلحه خریدن دولت خیلی با ارزش بود، ولی یک روز کارمان عقب نیفتاد، تازه ساختمان را هم دولت حسب‌الامر حضرت امام ساخت.

■ یعنی هم بودجه عمرانی داشتید، هم بودجه جاری؟

□ بله. عمرانی که چند سالی هست نداریم. جاری‌مان هم دچار این مشکل شده.

حضرت امام فرمود تا وقتی که من زنده باشم انشاءالله شما را بی نیاز می‌کنم از دستگاه دولتی ولی نشد! مرقوم فرمودند دولت موظف است که اینجا را کمک کند.

اما الان وضع به گونه‌ای شده که نمی‌گویند باید جمعش کنید بلکه می‌گویند پول نداریم. آقا چطور برای ورزش و آرتیست‌ها و هنرپیشه‌ها اینقدر پول می‌گذارید. آقای ریچارد فرای یک جاسوس آمریکایی درخواست یک قبر می‌کند در اصفهان. یک دفعه یک خانه مجانی به او می‌دهند. دیروز یکی از علمای اصفهان برایم تعریف می‌کرد که چیزی که به او دادند مثل یک قصر می‌ماند.

حالا می‌خواهید بدهید به ما مربوط نیست ولی می‌گوییم این مجموعه را نگه دارید. الان اهمّ موضوعات این است، اگر نبود این سرمایه ما می‌گفتیم نیست که نیست! یک مشت میز و صندلی و اتاق است؛ ولی اینجا ضعیف بشود این سرمایه‌ها در خطر است. پس فردا ما بودجه نداشته باشیم و اینجا را تعطیل کنیم معلوم نیست چه بر سر اینجا می‌آید؟ سؤال من این است که شما برای مبادی ورودی و خروجی کشور چقدر مأمور می‌گذارید که یک ورق کتاب را نبرند؟ خودتان اینجا اینها را نگه نمی‌دارید!!!

درست است که این کتابخانه تبلیغ برای شخص و جناح خاصی ندارد ولی برای نظام ما تبلیغ دارد. این خارجی‌ها می‌آیند می‌گویند اگر پدر شما در کشور ما بود، تندیش را در همه کوی و برزن می‌گذاشتیم. یونسکو آمد گفت ما همه هزینه‌های شما را می‌دهیم و می‌گوئیم اصل نسخه‌ها را مثلاً در فلان کشور باید سه ماه برای نمایش بگذارید. همه این رفت و آمدها خودش باعث مشکلات است؛ یک وقت سرقت است و نمی‌شود اطمینان کرد! بعد هم برای دولت بد است که بگویند دولت ایران که می‌خواهد جهانی بشود، یک کتابخانه را با دو میلیارد تومان نمی‌خواهد اداره کند.

■ خیلی معروف است که آیت‌الله مرعشی به خاطر عدم استطاعت مالی، و اینکه چون ایشان تمکن مالی پیدا نکردند حج هم مشرف نشدند چون همه پولی که به دستشان می‌رسید را صرف خرید کتاب و امور خیریه می‌کردند. این را توضیح بدهید که واقعاً

چطور می شود شخصی تا این حد مراعات وجوه شرعی و حتی هدیه را بنماید و در مقابل تا این حد عاشق کتاب باشد؟

□ ایشان هیچوقت به حج خانه خدا مشرف نشدند، چرا؟ گفتند: «من هیچ وقت مستطیع نشدم چون از خودم چیزی نداشتم و چون کاسبی نداشتم.» یکی از اصحاب گفت: «آقا این همه پول می آورند؟» فرمود: «ما مثل صراف ها می مانیم، این پول مال سادات و فقراست، مال طلاب است که می روند ترویج شریعت می کنند. کفارات و نماز و روزه است، هیچ اختیاری بر این پول نداریم و من نمی خواهم از پولی که بابت وجوهات به من می دهند واجبم را انجام بدهم. از خدا خواستم هر موقع خودم از محل دست رنجم متمکن شدم بروم زیارت خانه او.» یک عده از مریدهای ایشان آمدند پیش آقا که ما خارج از برنامه ها و وجوهات حاضریم پول شما را تأمین کنیم. ده نفر همراه و خودمان هم همراهتان می آئیم، تمام هزینه ها را ما می دهیم تا در خدمت شما باشیم. آقا در جواب فرمود: «من فکرهایم را بکنم و بعد جواب می دهم.» من گفتم: «آقا چرا قبول نمی کنید؟» ایشان در جواب گفتند: «ما یک عمری نان امام زمان و حضرت صادق را خوردیم، پس اینها چیه داخل کتابها که ما می خوانیم؟» گفت: «من یک واجبی را می خواهم بروم، این پولی که این آقای بازاری می دهد که من نمی دانم چطور پولی است؟ نکند خدای ناکرده پول ربا داخل آن باشد؟ نکند کلاه سر دیگری گذاشته باشد و گناهِش گردن من هم بیفتد؟ نمی توانم قبول کنم، اگر از خودم نباشد به مکه نمی روم. اگر خدا من را بخواهد مستطیع می کند.» و از خدا خواسته بود که اگر مستطیع شد سالی باشد که قبور ائمه بقیع را انشاء الله بسازند و من جزء عمله هایی باشم که آنجا کمک می کنم. جواب بازاری ها را اینگونه داد و رفت. و این شاید در شرایط جامعه ما قدری عجیب باشد. اما ایشان به شدت مراقب پول و راهی که به دستشان می رسید بودند.

■ به دفعات شنیده ایم در سرگذشت و احوالات آیت الله مرعشی که ایشان برای نگارش کتابهایشان به خارج از ایران هم سفر می کردند و با خیلی از اندیشمندان و

علمای بلاد مراوده علمی داشتند. می‌خواهم یک توضیحی بدهید و بفرمایید نتیجه این مرادوات و گفتگوها و تعامل با دنیای بیرون چه تأثیراتی در اندیشه و تفکر ایشان داشت؟ □ مرحوم ابوی ما وقتی هنوز کتابخانه را درست نکرده بود مقدار زیادی کتاب در منزلشان جمع شده بود و اساتید دانشگاه روزهای جمعه صبح زود از تهران می‌آمدند. مسیر هم چهار پنج ساعت بود، جاده قم هم آسفالت نبود، نزدیک ظهر می‌رسیدند، نماز و نهار و بحث و مطالعه کتاب و ساعت چهار و پنج هم راه می‌افتادند و ساعت ده شب می‌رسیدند تهران. اینها چه کسانی بودند؟ مرحوم بدیع‌الزمان فروزان‌فر، مرحوم استاد آیت‌الله مشکات، مرحوم جلال همایی، مرحوم دکتر محمود شهابی، مرحوم محمد تقی دانش‌پژوه، آقای ایرج افشار خیلی جوان بود که این اواخر یادم می‌آید اینها می‌آمدند کتبی را که پدر ما داشت اعم از خطی‌ها و چاپی‌ها و تقریباً در هیچ جای ایران هم وجود نداشت مطالعه و بررسی می‌کردند. اما اینکه این کتابها چگونه و چرا فقط در اختیار ایشان بود؛ به جهت ارتباط گسترده ایشان با علما و و اندیشمندان اهل سنت در کشورهای مختلف از طریق مکاتبه یا حضور بود. ایشان از این طریق موفق شده بود مقدار زیادی کتاب از اینها بگیرد و مقداری هم از کتب شیعه را برایشان به آنجا فرستاده بود. یک نمونه‌اش طنطاوی جوهری از علمای بزرگ مصر و صاحب «تفسیر الجواهر» است که ۳۰ جلد است و در مصر خیلی معروف است. برای ایشان صحیفه سجاده را فرستاد - و ببینید چه جوابی به پدر ما داده که واقعاً ما چقدر غافلیم و اینها چطور علاقه پیدا می‌کنند - ایشان نقل می‌کرد که به او گفته هر کتابی که چاپ می‌کنید مخصوصاً عربی‌هایی که روی اعتقادات شیعه است کلام و فضائل ائمه است؛ اینها را بفرستید به کتابخانه‌ها چون اینها پول برای خریدن این کتابها نمی‌دهند. این کتابها در آنجا باشد خود به خود جا پیدا می‌کند.

پدر ما خیلی روابط داشت، روی همین اصل مکاتبات زیادی داشت و به تعبیری شیخ‌الاجازه عصر خودش بود و موفق شده بود که بیش از ۴۵۰ اجازه روایتی و اجازه اجتهاد از علمای شیعه، اهل سنت و علمای زیدیه کتباً یا شفهاً بگیرد و همان‌طور که می‌دانید همه آنها را در دو جلد کتاب بزرگ به نام «المسلسلات فی

الاجازات» جمع کردم که همراه با زندگینامه‌های صاحبان اجازات جزء تألیفات خودم منتشر شده است.

ایشان در همین زمینه داستانی را از موقعی که در صحن حضرت معصومه نماز جماعت می‌خواندند نقل می‌کردند و می‌فرمودند: «یک کسی وسط نماز یک نامه‌ای آورد روی سجاده من گذاشت و رفت. من نماز عشاء را که خواندم نامه را گذاشتم داخل جیبم و به خانه آمدم و باز کردم و دیدم به جای بسم الله نوشته، سید بی غیرت (به پدر ما) جواب امام زمان را چه می‌دهی؟ روابط داری و نامه نگاری با سنی‌ها میکنی و این سنی‌های... را به خانه‌ات راه می‌دهی، پس فردا جواب امام زمان و فاطمه زهرا را چه می‌دهی؟»

پدرم می‌گفت: «ببینید جو چگونه است. شاید هم خود دستگاه‌های دولتی آن روز و سیاست‌های خارجی بوجود می‌آوردند که علمای شیعه و سنی را از هم دور کنند و شایعه کرده بودند، ببینید مردم الان چطوری دارند قضاوت می‌کنند! آمده به من توهین می‌کند که تو چرا اینطوری هستی؟ در حالی که گفتگو و تعامل دستور شرع و سیره بزرگان است.» پدرم نقل می‌کرد آقای محمد بن زبارة بزرگ‌ترین مورخ یمنی که وزیر فرهنگ امام یحیی در یمن نیز بود، زمان آیت‌الله حائری مؤسس حوزه، به پدرم نوشته بود که دلم می‌خواهد ببایم آقای حائری را که می‌گویند مؤسس حوزه هست ببینم. پدرم دعوتش کرد در خانه خودش از او پذیرایی کند، چون هتلی در آن زمان در قم نبود، اصلاً غذا و رستوران نبود. ابوی ما از ایشان دعوت کرد به ایران آمدند و بر ابوی ما وارد شد و دو بار با آقای حاج شیخ ملاقات کرد. ابوی ما روز اول ایشان را به آنجا برد و روز آخر هم برای خداحافظی رفتند. (عکسی از آن روز بوده، متأسفانه ابوی ما خیلی گشتند بین کاغذهایشان اما پیدا نشد، شاید در آینده پیدا شود.) در مغرب عربی که ما اشتباهاً مراکش می‌گوئیم پسران بعضی از علمای بزرگشان که در حال حاضر ۷۰-۸۰ سالشان هست، می‌گویند پدر ما با پدرانشان ارتباط داشته و نامه‌هایی که پدر من برای آنها نوشته را به من نشان می‌دادند و الان هم موجود است، من هم نامه‌هایی را از آنها دارم.

حتی در جاوه اندونزی و در دورترین نقاط شرق آسیا هم ایشان ارتباط داشته. با کشورهای اروپایی با یمن خیلی ارتباط داشته، با عراق و سوریه. ایشان از اشخاصی مانند محمد بهجت اجازه دارد که از بزرگ‌ترین دانشمندان و نویسندگان عرب و دارای بیش از ۲۰۰ تألیف است. من در طول این سال‌ها و در خلال سفرهای خارجی به کرات به افراد و شخصیت‌هایی برخورد کرده‌ام که فرزندان‌شان گفته‌اند پدر شما از پدر من اجازه داشته و پدر من هم از پدر شما اجازه داشته و در اصطلاح علمای حدیث و اجازه، اجازه طرفینی (مدبجه) داشته‌اند؛ یعنی پدر ما به آنها اجازه داده بود که شما مجازید از کتب اربعه شیعه روایات نقل کنید و مثلاً سنی‌ها یا زیدی‌ها به ابوی ما اجازه می‌دادند که از صحاح سته آنها روایات نقل کند.

■ **الآن فکر می‌کنید این تعاملات بین شیعه و جهان اسلام و جهان غرب در این سطح**

وجود دارد؟

□ نه متأسفانه. بر اثر اینکه ده بیست سال است علمای آنها هیچ ارتباطی با علمای ما ندارند، فقط به همین مقدار بسنده می‌کنند دعوت می‌کنند می‌آیند اینجا در یک کنگره‌ای شرکت می‌کنند و یک سخنرانی می‌کنند و تمام می‌شود! عمق ندارد. در حالی که باید این ارتباطات را استمرار بدهند و نامه‌نگاری کنند که اینها رفت و آمد کنند. از ما می‌ترسند از بس گفتند اینها تروریست هستند.

■ **در رابطه با انتشار همه فهرست‌های نسخه‌های خطی می‌خواستم دیدگاه شما را**

پیرسم؟

□ این کار عظیمی است و بسیار لازم و ضروری. ما برنامه‌ای برای اینها داشتیم ولی دیدیم پول نمی‌رسد. غیر از اینکه فهرست‌های خودمان را چاپ کردیم الان ۳۸ جلدش چاپ کرده و ۳۹ و ۴۰ هم در جریان است. البته کاتالوگ فهرست‌های ما ۱۲۰ جلد می‌شود. کار دیگری که ما کردیم این است که با توجه به وجود مخزن مخصوص فهرست‌های کتابخانه‌های خارج از کشور در کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ما آمدیم مطالعه کردیم و دیدیم فهرست خیلی از کتابخانه‌ها چاپ نشده. حالا آنجا یا بودجه ندارند یا کارشناس یا کسی را ندارند زبان این کتابها را بفهمد، لذا مانده و فهرست

نشده. آمدیم با دفتر مطالعات و پژوهش‌های وزارت خارجه یک قرار گذاشتیم که کارشناس بفرستیم به کشورهای مختلف برای فهرست کردن نسخه‌های خطی کتابخانه‌هایشان. ما کارشناس معین می‌کنیم و اینها موظفند که برایشان ویزا بگیرند و اقامت آنها را مهیا کنند تا اینها کتابها را در طول چند ماه فهرست کنند، بحمدالله این کار استمرار پیدا کرده و تا الان بیش از بیست و چند کشور است که فهرست‌هایش را چاپ کرده‌ایم؛ کشورهایی از قاره آسیا، اروپا و آفریقا تا کنون انجام شده است. آقای خاتمی در زمان ریاست جمهوری سفری به آسیای میانه و از جمله تاجیکستان داشت. ما از تاجیکستان هشت جلد فهرست چاپ کرده بودیم، وقتی پدر به آسیای میانه می‌رفت از هر یک از فهرستها چند نسخه تهیه کردند و همراه رئیس جمهور بردند و در ملاقات اولیه اینها را به عنوان هدیه به رئیس جمهور تاجیکستان داد و با افتخار گفت که ما در ایران داریم کارهای فرهنگی می‌کنیم برای شما. خیلی خوشحال شده بود. به عنوان نمونه دیگر از مصر و کشور مالی می‌توانم نام ببرم. آقای احمدی‌نژاد هم که به مالی رفته بود و این حضور فرهنگی ایران در یک کشور دور افتاده آفریقایی را از نزدیک دیده بود، در مذاکراتش با مقامات آنجا استفاده کرده و یک جلد کار ما را هم امضاء کرده و به رئیس جمهورشان داده بود و از این حضور فرهنگی بسیار خرسند شده بود.

■ بیشتر این نسخه‌ها کتابهای فارسی است یا عربی؟

□ بیشترشان عربی است.

■ شاید راهش تدوین هرچه سریع‌تر فهرست و تهیه عکس از تمام نسخه‌ها و نهایتاً

دیجیتالی شده همه نسخه باشد. نظر شما چیست؟

□ کاملاً درست می‌گویید. الان هم در حال دیجیتالی شدن است.

■ شما برنامه دارید که همه را روی اینترنت قرار بدهید؟

□ بله. الان چند هزار موردش دیجیتالی شده و کار هم ادامه دارد ولی ما چون به

علت محدودیت مالی دستگاه کم داشتیم و یا تکنولوژی جدید را در اختیار نداشتیم (تجهیزات میکروفیلم و عکسبرداری ما قدیمی شده بود و سرعت لازم را نداشت) در دو سه ماه پیش یک پول مختصری را که دو سه سال بود دولت به ما وعده داده بود به عنوان تکمیل تجهیزات بدهد، پرداخت کرد و بحمدالله برای دیجیتالی کردن دو دستگاه خیلی مهم خریدیم که الان دارند با سرعت پیش می‌روند.

■ اشتباهات زیادی که در کتابها هست، افرادی فرمودید در مصر این کار را می‌کنند. دیدگاه‌تان در رابطه با اشتباهات کتابهای چاپ شده خودمان چیست؟ شما می‌پذیرید که در فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی اشتباهات زیادی وجود دارد؟

□ در فهرست‌نگاری‌های نسخه‌های خطی حتی در آنهایی هم که در خارج تهیه می‌شود اشکال هست. در همه فهرست‌ها هست، گاهی اینها مؤلف را نمی‌شناسند یا اسم مؤلف را اشتباهی می‌نویسند یا یک مشکلی دارد چون ۸۰-۹۰ کد وجود دارد که برای هر کتابی باید بررسی کنند.

■ یکی از طعنه‌هایی که برخی علمای اهل سنت به شیعه می‌زنند این است که آنها فاقد پیشینه علمی و آثار کهن دست‌نویس در مذهبشان هستند و در مقابل شاهد تلاش وسیع ایشان در عرضه منابع‌شان به‌ویژه جوامع حدیثی و تفسیر با سابقه بیش از هزار ساله به صورت فاکسی میلی، دیجیتالی و بر روی وب و... هستیم. کتابخانه شما و شخص آیت‌الله مرعشی تلاش گسترده‌ایی در جمع‌آوری میراث فقهی، حدیثی، تفسیری و سایر حوزه‌های علمی امامیه انجام داده. چگونه است که کمتر تلاشی برای ارائه روزآمد و عرضه گسترده و استفاده از آنها به عمل نمی‌آید؟

□ همان‌طور که اشاره کردید الان یک مؤسسه‌ای در آلمان هست که آمده کتابها را فاکسی میلی می‌کند. کتابهای هزار ساله را یک مقدمه یک دو صفحه‌ای هم می‌نویسد و ۱۰۰ تا ۱۵۰ صفحه فاکسی میلی می‌کند چون تکثیر نسخه می‌کند برای کتابخانه‌ها چاپ نمی‌کند. بعداً اگر کسانی خواستند از روی این نسخه که غلطی هم ندارد تکثیر می‌کنند. ولی تا کنون در این مجموعه یک کتاب شیعه وجود ندارد و همین مسئله

باعث طعنه برخی علمای سنی شده و آنها می‌گویند مثل اینکه شیعه کتابهای کهن دست‌نویس ندارد؛ مثلاً کتب اربعه ما کهن دستی نیست، بسیار اندک است، لذا اینها را منتسب می‌کنند به جعلیات دوران صفویه. یعنی اینکه اینها دروغ است، جعلیات زمان صفویه است، لذا همان‌طور که گفتید مرحوم ابوی به اینها عنایت داشت. الان سعی داریم «کتب اربعه» و دیگر کتابهای شیخ طوسی را مثلاً «استبصار» مربوط به قرن ششم، «کافی» مربوط به قرن هشتم، «تفسیر تبیان» مربوط به عصر خودش که دستخط خودش پشت جلد هست و از هزار سال پیش است احیا کنیم. برنامه هم این است که انشاءالله یک بودجه‌ای داشته باشیم ۵۰ تا ۱۰۰ نسخه از کتابهای شیعه را که هزار سال پیش کتابت شده به صورت فاکسی میلی و روکس‌های خیلی قشنگ اعم از فارسی و عربی در یک مجموعه چاپ کنیم و در تیراژ اندک بفرستیم به کتابخانه‌های خارج از کشور که ببینند اینها مال امروز نیست.

■ این چه زمانی خروجی خواهد داد؟

□ نمی‌دانم. الان مشکل حاد ما حقوق و بودجه کارکنان ماست.

■ تا آنجا که من اطلاع دارم شما از مدت‌ها قبل به دنبال تأسیس رشته و دانشکده

مستقل جهت نسخه‌پژوهی و مرمت و احیا میراث مکتوب بودید. این برنامه به کجا رسید و اصولاً تا چه میزان به ضرورت چنین کاری در حال حاضر اعتقاد دارید؟

□ من از مدت‌ها قبل به دنبال اجرای این طرح بودم و هنوز هم هستم. ما یک برنامه دراز مدت تعریف کردیم. یک زمین ۱۳ هکتاری را نیز طبق قرارداد با سازمان زمین شهری در بهترین نقطه شهرک پردیس قم گرفتیم که البته ۱۰ هکتارش را دادند و ۳ هکتارش ماند که بعداً بدهند. فعلاً صد و خورده‌ای هزار متر مربع زمین سه بر و در کنار دانشگاه‌های آزاد و پردیس قم و... داریم.

■ این زمین مدت زیادی است که بدون هیچ‌گونه عملیات عمرانی رها شده شما

نگران نیستید که آن را از دست بدهید؟

□ خیلی وقت است که تحویل گرفتیم. چند بار می‌خواستند از دستمان بگیرند چون ما ساخت و ساز نکرده بودیم، از استناداری یک مبلغ جزئی گرفتیم و داریم دیوارکشی‌اش را می‌کنیم. ما در اینجا طرح عظیمی خواهیم داشت؛ البته از عهده ما ساخته نیست و یک طرح ملی باید باشد. پیش‌بینی‌ای که ما کردیم شاید افزون بر ۴۰۰ هزار متر زیربنایش هست، همه بخش‌ها را دارد، آموزش، پژوهش، مرمت و... مخازن کتاب به آنجا منتقل می‌شود، دانشکده مآخذشناسی و علوم کتابداری تأسیس می‌شود و کتابهای چاپی همه به آنجا می‌روند و خطی‌ها در اینجا می‌ماند و اینجا می‌شود مرکز تحقیقات و سالن‌های بزرگ برای مراجعین خانم و آقا.

■ فقط شما بودجه دیوارکشی اینجا را گرفتید؟

□ دیوارکشی کردیم و به قول معروف استارتش را زدیم که بعدی‌ها بفهمند یک چنین نظری بوده. این طرحی است که دولت باید بودجه‌اش را تأمین کند. تنها ما نمی‌توانیم، چند مؤسسه دیگر باید باشد، بعد دولت به صورت ملی این را اعلام کند.

■ این خیلی متداول است و الان هم هست، در برخی حراجی‌های مهم دنیا مثل کامنیسکی آمریکا خیلی وقت‌ها کتابها یا آثار تاریخی و هنری ملت‌های مختلف و تمدن‌های مختلف به حراج گذاشته می‌شود. بعضی وقت‌ها دیده شده که آثار تمدن فارسی یا عربی در این حراجی‌ها عرضه می‌شود. می‌خواستم ببینم با توجه به حضور بین‌المللی شما کتابخانه شما در این حراجی‌های مهم حضور دارد، اطلاع دارد یا اصلاً پیگیر هست؟

□ ما خیلی فعالیت کردیم که این کتابخانه یک بازار بشود، لذا هر کسی کتابش را می‌خواست بفروشد خبر می‌کردیم اول می‌آوردند اینجا، اگر کتاب خیلی مهمی بود به هر کیفیتی بود اجازه نمی‌دادیم بیرون برود چون می‌دانستیم اگر از این در بیرون برود دیگر نمی‌فهمیدیم کجا می‌رود؟ با کمال تأسف به علت مشکلات مالی از هفته پیش اعلام کردیم که دیگر یک ورق کتاب چاپی و خطی نمی‌توانیم بخریم.

■ آیا این اعلان برای اولین بار در طول حیات کتابخانه است؟

□ بله. و این فکر را نمی‌کردیم که یک روزی کتابخانه اینطوری بشود. ما بیش از نیم قرن زحمت کشیدیم بازار را ساختیم و یک روزه داریم از دست می‌دهیم. ما آمدیم به دولت پیشنهاد کردیم که شما یک بودجه‌ای در اختیار ما بگذارید؛ سالی ده پانزده میلیارد تومان - چیزی نمی‌شود! - برای خرید این‌گونه کتابها منتها دست دولت نباشد، چهار پنج تا کتابخانه بزرگ کشور متولی کار باشند، پول را دولت بدهد و بعد از اینها حسابرسی کند یا یک جایی درست کنند به عنوان نمایندگی کتابخانه آیت‌الله مرعشی، کتابخانه آستان قدس و... که هر کسی کتاب دارد بیاید به این مرکز بفروشد و بعد کتابها بین این سه کتابخانه توزیع شود؛ مثلاً کتابهای عربی و علمی‌اش را ما تحویل بگیریم، قرآن‌ها و چیزهای موزه‌ای را آستان قدس بردارد، کتابخانه‌های دیگر هم همچنین. گفتیم این هم چیزی نیست که مردم بروند تولید کنند و بیایند بفروشند، ظرف ۱۰-۱۵ سال تمام می‌شود و چیزی برای فروش باقی نمی‌ماند آن وقت دیگر بودجه‌ای لازم نیست. الان چرا کتابها از کشور خارج می‌شود؟ از طریق همین نمایندگی‌های سیاسی در تهران، یک کاردار است که دلال‌ها می‌روند پیشش و می‌گویند آقا یک چمدان دستی است ده کیلو وزنش هست این را شما دستت بگیر ببر داخل هواپیما چون بار آنها را نمی‌گردند. داخل هواپیما یک آقایی هست به اسم فامیل فلانی و گذرنامه‌اش را نشان‌تان می‌دهد و تحویل می‌گیرد. خیلی راحت، یارو می‌رود و کاردار دو روز هم در اروپا می‌رود و برمی‌گردد و ظرف چند سال میلیونر می‌شود. الان اینطوری در حال خارج کردن نفایس خطی کشور هستند.

■ تهیه نسخ خطی از خارج از کشور و انتقال آن به داخل چه وضعیتی دارد؟

□ در گذشته کتاب زیادی از پاکستان و هند و افغانستان به اروپا می‌رفت و قیمت‌هایی که الان در اروپا هست کمتر از ایران است. ما از خدایمان هست که کاش بودجه دلاری داشتیم و می‌رفتیم آنها را می‌خریدیم چون خیلی ارزان‌تر از اینجاست و هر کس هم به آنجا برود هر قیمتی که از او بخرند می‌فروشد چون فکر

می‌کند که بالاتر از این کسی نمی‌خرد. ما زحمت کشیدیم و به اینها پیغام دادیم که والا ما بیشتر می‌خریم، اینها راهشان باز شد به ایران و در این دو سال خیلی کتاب آوردند. جالب است بروید ببینید از هفت خان رستم از کشور خودشان کتابها را درمی‌آوردند و می‌آمدند اینجا توی مرز گیر می‌افتادند، می‌گفتند بابا شما نباید بگذارید کتاب برود ما داریم می‌آوریم به کشور شما تشویق‌مان هم باید بکنید! نامه نوشتیم به رئیس جمهور، آنها دستور دادند! از آن‌طرف میراث فرهنگی می‌گفت مال ماست، اوقافی‌ها می‌گفتند مال ماست، نیروی انتظامی می‌گفت این باید مصادره بشود، اینکه جرمی نکرده! و متأسفانه دوباره این بازار از دست رفت و سراز اروپا درآورد.

■ در دهه اخیر بی‌ثباتی در مناطقی چون آسیای میانه، افغانستان و عراق موجب تاراج و انتقال بخش زیادی از میراث مکتوب موجود در این کشورها شده که حجم زیادی از آنها به فرهنگ و تمدن ایران اختصاص داشته. آیا شما توانستید از شرایط مزبور برای انتقال این میراث کاری بکنید؟

□ ۱۵ روز از سقوط صدام در عراق گذشته بود که ما اقدام کردیم. همچنین روزهای اول ویزا گرفتیم و رفتیم سمرقند و برخی شهرهای دیگر. در آنجا افراد می‌دویدند دنبال ما که بیا به روستای ما و ما هم با کمک برخی دوستان اقدامات خوبی کردیم و خیلی کتاب اینطوری آوردیم. البته همه اینها مربوط به سال اول بود که از آسیای میانه به‌ویژه ازبکستان خیلی کتاب گرفتیم، سال دوم که رفتیم هیچ چیزی نبود.

من در گذشته از هند کتاب زیاد آورده‌ام که خود خاطرات زیادی می‌شود.

■ انجمن‌های تخصصی در حوزه فهرست‌نگاری و نسخه‌شناسی در برخی کشورها فعال هستند و در ایران هم دو سه سالی است تشکل‌هایی درست شده. دیدگاه شما در این زمینه و احیاناً تأثیری که در توسعه فهرست‌نگاری خواهند داشت چیست؟

□ اینها تئوری هستند. این داستان قسمت اعظمش تجربی است. من الان از اینجا به شما می‌گویم (اشاره به کتابهای قفسه) از اولی دست راست سومی یا

چهارمی کتاب خطی است بعدیش چاپی است. این تجربه است. یا کتاب را باز کنم بدون اینکه بخوانم چه سالی نوشته شده باشد می فهمم این مربوط به نیمه اول قرن ششم است؛ ولی در مورد بسیاری افراد علی رغم خواندن و آموزش چنین چیزی ممکن نیست. چون اینها تئوری است، الان در اروپا دکترا هم می دهند اما دریغ از تجربه و کار عملی.

■ شما فکر می کنید در کشور خودمان چکار باید بکنیم و چه راه حلی ارائه می کنید؟

□ من از ۱۶-۱۷ سالگی شروع کردم و الان در ۷۰ سالگی هستم. این نتیجه ۵۵ سال سر و کار با کتاب خطی داشتن است. به همین خاطر باید افرادی با تحمل و حوصله و عشق و علاقه وارد این کار شوند تا این تجربه و تخصص به نسل بعدی منتقل شود.

■ یک صحبتی که می شود این است که کتابخانه آیت الله مرعشی در دسترسی محققین و پژوهشگران داخلی به نسخه ها یک مقدار امساک و سختگیری به خرج می دهد. می خواستم ببینم شما تا چه حد این اشکال را وارد می دانید؟

□ هنوز مردم ما نمی دانند که کتاب خطی کتاب چاپی نیست که هر کسی از راه برسد بگوید که من می خواهم، فکر می کنند مخزن کتاب خطی یک طوری است که هر کسی برود بردارد جابجا کند. الان روزی نیست که صد محقق مراجعه نکند و استفاده نکند و وقتی نیاز دارند عکس از نسخه ها تهیه و در اختیارشان گذارده می شود. ما باید توجه داشته باشیم کتاب خطی ثروت ملی است. در جاهای دیگر یک ورقش را هم دست کسی نمی دهند! این باید بماند حتی می گویند وقتی مطالعه می کنید جلوی دهانتان نگیرید که نفس تان که رطوبت دارد به نسخه برسد، وضع خاصی است. ولی اینطور نیست که هر کسی بخواهد بیاید بگوید این را ببینم یا آن را ببینم، حتی بیاید اینجا بگوید بررسی کنیم کتابهای شما را می گوئیم فهرست هست برو نگاه کن.

■ در پایان اگر مطلب خاصی دارید بفرمایید.

□ مطلب خاصی ندارم. امیدوارم یک گشایشی پیدا شود و ارزش و اعتبار اینگونه

کتابخانه‌ها بیشتر معلوم شود در غیر این صورت اگر مردم و متولیان اهمیت ندهند واقعاً اینها هم در خطر است. چرا کتابخانه‌های ما در طول قرون و اعصار از بین رفته؟ در اثر بی‌کفایتی زمامداران گذشته و عدم توجه آنها و به خاطر جنگ‌ها. نهر وانی در یکی از کتابهایش نوشته در زمانی که به بغداد حمله شد قوای دشمن تمام کتابخانه‌ها را غارت کردند و به دجله ریختند و آب دجله از مرکب نوشته نسخه‌های خطی سیاه شد به گونه‌ای که سربازها از روی این کتابها رد می‌شدند و به آن طرف دجله می‌رفتند؛ ممکن است تابستان بوده و آب کمتر بوده ولی حجم کتاب اینقدر بوده! لذا اینهایی که الان در دسترس ماست یک نمونه کوچکی از آن کتابهاست که از بین رفته، اگر اینها زبان گویایی داشتند هر کدام از گذشته‌هایشان خاطرات زیادی برای ما بازگو می‌کردند چه‌ها بر سینه داشتند؟ امیدوارم انشاءالله ملت ما توجه بیشتری داشته باشند.